

راهکارهای متعددی برای پر کردن شکاف پژوهش‌های دانشگاهی و کنش‌های سیاست‌گذاری و در نتیجه بالا بردن نقش پژوهش‌های دانشگاهی در فرایند سیاست‌گذاری ارائه شده است. یکی از این راهکارها تغییر رویکرد محصولات پژوهشی از تولید دانش توصیفی - تبیینی به دانش تجویزی است. تغییر رویکرد از توصیفی - تبیینی به تجویزی و توجه به سرشت تجویز و روش‌های اعتباربخشی آن می‌تواند حلقه اتصال میان پژوهش‌های سیاست‌گذاری و کنش سیاست‌گذاری را ایجاد کند. ما در این مقاله در گام نخست اهمیت این راهکار را در کنار دیگر راهکارها تبیین خواهیم کرد و با تفکیک پژوهش تجویزی از پژوهش حاوی تجویز، تحلیل دقیق‌تری از مفهوم تجویز ارائه خواهیم کرد. در گام دوم، در چهارچوب یک مطالعه موردی و از طریق روش تحلیل مضمون، به بررسی ۱۰۰ مقاله انتشار یافته در سه مجله اختصاصی سیاست‌گذاری در ایران خواهیم پرداخت و رویکردها و اهداف پژوهشی آنها را با توجه به دغدغه اصلی این پژوهش بررسی خواهیم کرد. طبق یافته‌های این مطالعه، اکثر مقالات بررسی شده رویکردی توصیفی - تبیینی داشته‌اند و بیشتر مقالاتی نیز که حاوی گزاره‌های تجویزی بوده‌اند معیارهای لازم یک پژوهش تجویزی را نداشته‌اند.

■ واژگان کلیدی:

پژوهش، سیاست‌گذاری، رویکرد توصیفی - تبیینی، رویکرد تجویزی، روش‌شناسی

تبیین و تحلیل شکاف میان پژوهش دانشگاهی و کنش سیاست‌گذاری

مطالعه موردی مقالات حوزه سیاست‌گذاری در ایران

رحمان شریف‌زاده

استادیار پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران (ایرانداک)
sharifzadeh@irandoc.ac.ir

رضا حسان

استادیار پژوهشگاه علوم و فناوری اطلاعات ایران (ایرانداک)
hesan@irandoc.ac.ir

۱. مقدمه

بهره‌وری بالا در یک مجموعه، چه در سطح کلان و چه خرد، مستلزم ارتباط، هماهنگی و اثرگذاری متقابل بخش‌های گوناگون آن مجموعه است. وقتی که با تکرر و تقابل اهداف و رویه‌ها در یک مجموعه مواجه باشیم بهره‌وری کلی آن مجموعه (چه بهره‌وری اقتصادی، چه سیاسی، چه علمی و...) پایین می‌آید و مجموعه فشل می‌شود. یکی از شکاف‌های مهمی که وجود دارد و موضوع این مقاله است شکاف میان پژوهش‌های دانشگاهی و حوزه‌های سیاست‌گذاری (و مدیریت) سطوح خرد و کلان کشور است. مسئله اصلی این است که پژوهش و سیاست‌گذاری چگونه می‌توانند روی هم اثر داشته باشند. طی دهه‌های گذشته موضوع چگونگی استفاده از پژوهش‌های دانشگاهی در کنش سیاست‌گذاری مورد توجه قرار گرفته است. بسیاری از مطالعات انجام شده در این زمینه به دنبال کشف چگونگی استفاده مؤثرتر از پژوهش‌های دانشگاهی در صورت‌بندی سیاست‌ها و اجرای آنها با هدف بالا بردن ظرفیت استفاده از پژوهش‌های دانشگاهی انجام شده است. (ناتلی^۱ و دیگران، ۲۰۰۳) در این سال‌ها از عنوان‌های مختلفی مانند «استفاده از تحقیق»، «انتقال دانش»، «کارگزاری دانش» و «سیاست مبتنی بر شواهد» برای این موضوع استفاده شده است. (بسول و اسمیت^۲، ۲۰۱۷؛ هید^۳، ۲۰۱۶ و نیومن^۴ و دیگران، ۲۰۱۶)

راهکارهایی در سطح جهانی برای ایجاد این پیوند طرح شده‌اند. یکی از این راهکارها تغییر رویکرد پژوهشی است. استدلال شده که پژوهش‌ها برای ایجاد اثرگذاری بر سیاست‌گذاری باید از رویکردهای توصیفی^۵ و تبیینی^۶ صرف فاصله گرفته و به رویکرد تجویزی^۷ نیز روی بیاورند. مسئله اصلی ما در این مقاله این است که آیا پژوهش‌های انجام گرفته در حوزه سیاست‌گذاری بیشتر رویکردی توصیفی - تبیینی داشته‌اند یا تجویزی. در این پژوهش، نخست سه رویکرد توصیفی، تبیینی و تجویزی را به بحث خواهیم گذاشت و به روش‌ها و اهداف این سه نوع رویکرد اشاره خواهیم کرد. همچنین با تفکیک سه مدل پژوهشی و نیز تفکیک پژوهش تجویزی و پژوهش حاوی تجویز، تحلیل دقیق‌تری از مفهوم تجویز ارائه خواهیم کرد. سپس بر اساس این تحلیل‌ها، مقالات سه شماره اخیر سه

1. Nutley
2. Boswell & Smith
3. Head
4. Newman
5. Descriptive
6. Explanative
7. Prescriptive

مجله اصلی سیاست‌گذاری در ایران یعنی سیاست علم و فناوری، سیاست‌گذاری عمومی و مدیریت نوآوری را مطالعه خواهیم کرد. نشان خواهیم داد که اکثر مقالات انتشار یافته در این سه مجله در مقوله رویکرد توصیفی - تبیینی قرار می‌گیرند. برای پاسخ به مسئله اصلی این پژوهش، باید به پرسش‌های دیگری نیز پاسخ دهیم. بنابراین سؤالات پژوهش این مطالعه از این قرار است:

۱. رویکرد توصیفی، تبیینی و تجویزی چه تفاوتی با هم دارند؟
۲. پژوهش تجویزی و پژوهش حاوی تجویز چه تفاوتی با هم دارند؟
۳. چه مدل‌هایی را می‌توان برای این رویکردها ارائه کرد؟
۴. پژوهش‌های انجام شده در ایران در حوزه سیاست‌گذاری، عمدتاً رویکردی توصیفی - تبیینی دارند یا تجویزی؟

۲. مبانی نظری

نظریه‌پردازی‌های زیادی در مورد علت شکاف میان پژوهش و کنش سیاست‌گذاری طرح شده است. سؤالی که می‌توان پرسید این است که آیا این شکاف ناشی از تفاوت‌های بنیادین این دو حوزه است که ارتباط این دو را از هم گسیخته است یا عوامل دیگری در این میان وجود دارد. به نظر کاپلان نظریه دو - جامعه^۱ برجسته‌ترین دیدگاه در تبیین این شکاف است؛ طبق این نظریه علت شکاف میان پژوهش‌های دانشگاهی و کنش‌های سیاست‌گذاری این است که آنها دارای ارزش‌ها، رویکردها، نظام‌های پاداش‌دهی و زبان‌های متفاوتی هستند و به یک معنا در دو جهان متفاوت زندگی می‌کنند. پژوهشگران دغدغه حقیقت دارند و سیاست‌گذاران دغدغه عمل؛ در نتیجه ارزش‌های حاکم بر این دو حوزه نیز متفاوت از هم می‌شود. این نگاه از زوایای متفاوتی به چالش کشیده شده است. رویکردهایی در علوم اجتماعی (مانند فوکو^۲)، جامعه‌شناسی معرفت (دیوید بلور^۳ و بری بارنز^۴) و مطالعات علم و فناوری (نظریه کنشگر شبکه^۵ و اسکات^۶) وجود دارند که چنین نگاهی را به چالش می‌کشد؛ هم دانش سیاست‌آگین است هم سیاست علم‌آگین

1. Two-Communities Theory
2. Foucault
3. David Bloor
4. Barry Barnes
5. Actor-Network Theory
6. Social Construction of Technology (SCOT)

و نمی‌توان دو حوزه را همچون دو جامعه کاملاً مجزا دانست. پژوهشگران عمدتاً روابط میان حوزه پژوهش و سیاست‌گذاری را پیچیده‌تر از مدل دو جامعه می‌دانند. ما در این جا به دو نوع از مدل‌هایی که از مدل دو جامعه فراتر می‌روند اشاره خواهیم کرد. این دو مدل تصویر روشنی از نحوه ارتباط و نحوه تأثیرگذاری این دو حوزه به دست می‌دهند. مدل نخست را گینسبرگ و گوروستیاگا^۱ (۲۰۰۱) و مدل دوم را بسول و اسمیت^۲ (۲۰۱۷) طرح کرده‌اند. مدل نخست در مورد نحوه استفاده سیاست‌گذاران از پژوهش و دانش است (مدل استفاده)، اما مدل دوم درباره نحوه تأثیرگذاری حوزه پژوهش و سیاست‌گذاری روی هم است. (مدل اثرگذاری) این دو مدل علی‌رغم ارتباط تنگاتنگی که با هم دارند، روی جنبه‌های متفاوتی انگشت می‌گذارند.

الف. مدل استفاده گینسبرگ و گوروستیاگا (۲۰۰۱) پیچیدگی نحوه استفاده سیاست‌گذاران از پژوهش را با سه مقوله زیر نشان می‌دهد:

۱. دانش‌محور^۳: در این مقوله دانش مستقیماً در سیاست‌گذاری به کار می‌رود. یعنی پژوهش قبل از سیاست‌گذاری صورت می‌گیرد. چنانکه خواهیم دید برخی از رویکردها در سیاست‌گذاری، از جمله سیاست‌گذاری شواهدمحور، در این مقوله قرار می‌گیرند.

۲. حل مسئله‌محور^۴: این مقوله عکس مدل نخست است؛ نخست مسئله‌ای در عمل بروز می‌کند بعد سیاست‌گذار برای حل آن به پژوهش موجود رجوع می‌کند یا پژوهش خاصی برای این مسئله انجام می‌شود/ سفارش داده می‌شود. این مقوله خودش دارای دو زیرمقوله است: ۱. تعاملی: سیاست‌گذار در کنار یافته‌های پژوهشی از تجربه، بینش سیاسی، عقاید کنشگران متنوع استفاده می‌کند. ۲. روشنگری: مفاهیم، چشم‌اندازهای نظری و یافته‌های پژوهشی در جامعه منتشر هستند و اندیشه کلی تصمیم‌گیران را شکل می‌دهند. بنابراین در این دو زیرمقوله نحوه استفاده سیاست‌گذار از دانش در مورد نخست متنوع و چندحوزه‌ای است و در مورد دوم، غیرمستقیم و ضمنی.

۳. استراتژیک: سیاست‌گذار تصمیم می‌گیرد سپس از پژوهش‌های موجود برای دفاع از تصمیم خود (و توجیه آن) استفاده می‌کند. این مقوله خود دارای سه زیرمقوله است:

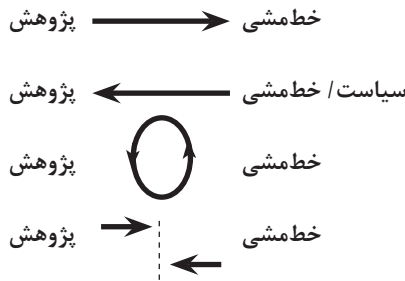
۱. سیاسی: پژوهش‌ها به شکل گزینشی برای دفاع از یک موضع یا تصمیم سیاستی

1. Ginsburg & Gorostiaga
 2. Boswell & Smith
 3. Knowledge-Driven
 4. Problem Solving-Driven

مورد استفاده قرار می‌گیرند؛ ۲. تاکتیکی: پژوهش‌هایی انجام یا سفارش داده می‌شوند تا معقولیت تصمیم‌های سیاست‌گذاران را بالا ببرند. ۳. تبلیغی: پژوهش‌ها و ارزیابی فعالیت‌ها برای انتشار و تبلیغ اجرای تصمیم‌های سیاست‌گذاران استفاده می‌شوند. یعنی استفاده از پژوهش در مرحله اجرا یا پس از اجرا یک سیاست انجام می‌شود.

مدل اثرگذاری: بسول و اسمیت (۲۰۱۷) چهار نوع رابطه ممکن را میان حوزه‌های پژوهش و سیاست‌گذاری تصویر کرده‌اند (نمودار ۱)، که اثرگذاری‌های ممکن میان حوزه پژوهش و سیاست‌گذاری را روشن می‌کند.

روابط پژوهش و خط‌مشی



۷۹

نمودار ۱: روابط ممکن میان پژوهش و سیاست (بسول و اسمیت، ۲۰۱۷)

در این مدل، به حصر عقل، چهار نوع رابطه میان پژوهش و خط‌مشی (سیاست) قابل تصویر است. در رابطه نوع نخست، پژوهش، خط‌مشی را شکل می‌دهد. (همان مورد دانش محور) در اینجا خط‌مشی‌ها روی پژوهش اثرگذار نیستند. رابطه یک‌طرفه است. در این نوع رابطه، پژوهشگران مستقل از سیاست‌گذاران کار خود را پیش می‌برند و نتایج پژوهش‌های آنها در درازمدت روی ماهیت سیاست‌گذاری‌ها اثر خواهد گذاشت. مدل معروف به روشننگری^۱ که توسط ویس^۲ طرح شده (۱۹۹۵) در این نوع رابطه قرار می‌گیرد؛ مطالعات پژوهشگران به تدریج روشننگری خواهد کرد و تغییر اذهان در نهایت به تغییر سیاست‌ها منجر خواهد شد. در رابطه نوع دوم، این خط‌مشی‌ها یا سیاست‌ها هستند که روی پژوهش اثرگذارند و آنها را شکل می‌دهند. رابطه قدرت و دانش به تعبیری که فوکو به کار می‌گیرد در این مقوله از ارتباط قرار می‌گیرد. قدرت دانش را شکل می‌دهد و خود

1. Enlightenment
2. Weiss

را از طریق آن به شکل نامحسوس اعمال می‌کند. در اینجا خود پژوهش نمی‌تواند اثری روی سیاست بگذارد. رابطه سوم که از مطالعات علم و فناوری برآمده است (گینسبرگ و گوروستیاگا، ۲۰۰۱: ۵) یک نوع ارتباط دوسویه میان خطمشی و پژوهش را بازنمایی می‌کند. در اینجا پژوهش و خطمشی همدیگر را شکل می‌دهند. رابطه نوع چهارم، نزدیک به چیزی است که کاپلان نظریه دو جامعه می‌خواند. یعنی ساخت پژوهش و ساخت خطمشی دو نوع جامعه مجزا تلقی می‌شوند که ارزش‌ها و رویه‌های خاص خود را دارند و منفک از هم کار می‌کنند.

یک سؤال مهم در اینجا می‌تواند مطرح شود؛ آیا طبق این مدل فقط به یک معنا (یعنی فقط در رابطه نوع چهارم) می‌توان از شکاف میان پژوهش و سیاست‌گذاری و لذا اثرگذاری آنها روی همدیگر سخن گفت؟ از آنجا که فقط در نوع چهارم، این دو حوزه تفاوت ماهوی با هم دارند پس ظاهراً فقط در این مورد، شکاف وجود دارد و رابطه در موارد دیگر، چه یک‌سویه و چه دوسویه، برقرار است. به‌نظر ما این پاسخ میان شکاف بالفعل و بالقوه و در نتیجه اثرگذاری بالفعل و بالقوه فرقی قائل نمی‌شود. در مورد اول اثرگذاری یک‌سویه بالقوه (از پژوهش به سیاست) وجود دارد. اما ممکن است این اثرگذاری بالفعل نباشد و در نتیجه در عمل ما شاهد یک شکاف باشیم. چنانکه خواهیم دید عوامل متنوعی در تبدیل این رابطه بالقوه به بالفعل دخیل هستند. چنین چیزی در مورد رابطه نوع دوم هم صدق می‌کند. اثرگذاری سیاست روی پژوهش نیز کاملاً بالفعل نیست؛ پژوهش‌هایی که سیاست‌های ضمنی و صریح موجود را آشکار می‌کنند و به چالش می‌کشند نشان می‌دهد که این اثرگذاری یک‌سویه (از سیاست به پژوهش) بالفعل و همیشگی نیست. اگر دانش و پژوهش تماماً توسط سیاست شکل داده می‌شد راهی برای پژوهش‌های افشاگر^۱ و انتقادی در درون یک سیستم سیاسی باز نبود. تفاوت شکاف بالقوه و بالفعل و در نتیجه اثرگذاری بالقوه و بالفعل در مورد رابطه نوع سوم نیز وجود دارد؛ این رابطه دوسویه به عللی ممکن است بالفعل نشود یا به شکل یک‌طرفه محقق شود. توجه کنیم که ادعا این نیست که هیچ رابطه بالفعلی در اینجا وجود ندارد. افزون بر این تمرکز اصلی این مقاله روی وضعیت ایران است. در کشورهای توسعه‌یافته، ارتباط پژوهش و سیاست‌گذاری در وضعیت مطلوب‌تری، با سطوح و درجات گوناگون، قرار دارد.

به‌نظر نگارندگان در میان این چهار نوع، رابطه نوع سوم، یعنی رابطه چرخشی و دوسویه

میان سیاست‌گذاری و پژوهش، از بقیه قابل دفاع‌تر است؛ سیاست‌گذاری‌ها می‌توانند تا حدی پژوهش‌ها را هدایت کنند و پژوهش‌ها نیز می‌توانند سیاست‌ها را تا حدی شکل دهند. با این حال چنانکه گفتیم این رابطه دوسویه لزوماً بالفعل نیست و سطوح و درجات گوناگونی از فعلیت برقرار است. مطالعات انجام شده در ایران نشان می‌دهند که این تعامل در سطح مطلوبی قرار ندارد. (دانایی‌فرد، ۱۳۹۷) چه باید کرد یا چه چیزی باید تغییر کند تا این رابطه دوسویه، بالفعل شود؟ این پرسشی است که پژوهشگران سیاست‌گذاری به آن توجه کرده‌اند و راهکارهای متفاوتی در این زمینه ارائه شده است.

۲.۱. راهکارهای ارائه شده برای ایجاد ارتباط دوسویه

چگونگی پرکردن شکاف بالقوه میان پژوهش‌های سیاست‌گذاری و کنش سیاست‌گذاری، به مسئله ارتباط^۱ یا سازوکارهای ارتباط‌بخشی معروف شده (بسول و اسمیت، ۲۰۱۷) و راهکارهای متفاوتی نیز طرح شده است. ما در اینجا به اجمال به مهم‌ترین آنها اشاره خواهیم کرد.

۱. ایجاد اعتماد و همدلی

به‌نظر کاپلان^۲ (۱۹۷۹: ۴۵۹) برخی این شکاف را ناشی از عدم وجود اعتماد و همدلی میان کنشگران این دو حوزه می‌دانند. سیاست‌گذاران و پژوهشگران به همدیگر اعتماد ندارند یا نمی‌توانند با هم همدلی کنند. و در نتیجه ممکن است دستاوردهای همدیگر را به رسمیت نشناسند یا کم‌اهمیت جلوه دهند. چنین چیزی ممکن است در کشورهایی که دارای نظام‌های ایدئولوژیک هستند پررنگ‌تر باشد.

۲. تغییر مناسبات قدرت

برخی مسئله را بیشتر از جنبه مناسبات قدرت تعبیر می‌کنند. «اینکه چه کسی اهداف سیاست را معین می‌کند» به عامل شکاف تبدیل شده است. (کاپلان، ۱۹۷۹: ۴۵۹) پژوهشگران و سیاست‌گذاران هر کدام خود را کسانی می‌دانند که باید اهداف سیاست‌ها را معین کنند. در نتیجه راهکار می‌تواند تغییر این نوع نگاه به روابط میان کنشگران این دو حوزه باشد و اینکه یک نوع تقسیم کار بین آنها صورت گیرد.

۳. انجام پروژه‌های مشارکتی

بهبود فرایند پژوهش با دخالت دادن و مشارکت‌پذیری سیاست‌گذاران و پژوهشگران در

1. Communication Problem

2. Caplan

کار همدیگر، در قالب انجام پروژه‌های مشترک، به طوری که پژوهشگران و سیاست‌گذاران به فهم بهتری از مشکلات و راه‌حل‌های احتمالی دست یابند راهکار ارائه‌شده دیگری است (کلابوکی و استراپکوا^۱، ۲۰۰۴) همین نکته را به‌نحوی گینسبرگ و گوروستیاگا (۲۰۰۱) و کاپل و ایگنات^۲ (۲۰۱۲) مورد توجه قرار داده‌اند.

۴. ارائه نتایج پژوهش‌ها در قالب گزارش‌های سیاستی به سیاست‌گذاران

از آنجا که علوم زبان خاص خود را دارند و سیاست‌گذاران معمولاً انسان‌هایی کنش‌محورند و ممکن است چندان درگیر مطالعات نظری نشده باشند، یا وقت چنین کاری را نداشته باشند، لازم است که یافته‌های پژوهشی به شکلی خلاصه و ساده‌شده، در قالب گزارش‌های سیاستی در اختیار سیاست‌گذار قرار گیرند.

۵. به‌کارگیری واسطه‌های متخصص به‌عنوان میانجی این دو حوزه

به‌کارگیری متخصصانی که با علوم اجتماعی به‌ویژه حوزه پژوهشی سیاست‌گذاری آشنا هستند در نهادهای سیاستی می‌تواند نقش یک میانجی و تسهیل‌گر را برای بهبود رابطه میان این دو حوزه بازی کند. (میر^۳، ۲۰۱۰)

۶. تغییر کیفیت و شمول پژوهش

ممکن است کسانی علت شکاف میان این دو حوزه را ناشی از کیفیت نه‌چندان خوب مطالعات مربوط به سیاست‌گذاری، یا غیربومی بودن^۴ آنها بدانند. در نتیجه راهکار این است که پژوهش‌های دقیق‌تر و عمیق‌تری با توجه به ملاحظات محلی و بومی کشور در حوزه‌های مربوط به سیاست‌گذاری انجام شود. (یان گئورگتا و یوکوه^۵، ۲۰۱۵ و لویس^۶ و دیگران، ۲۰۰۴)

۷. پلتفرم دانش

ایجاد سامانه‌هایی برای انتقال دانش به سیاست‌گذاران می‌تواند همزمان دو مسئله را که برخی از پژوهشگران این حوزه به آن اشاره کرده‌اند حل کند. اولاً این پلتفرم‌ها می‌تواند دیدگاه‌های کنشگران متنوعی از حوزه‌های متنوع را در خود جمع کنند (دهاس و

1. Kl Buckley & Strapcova
2. Kapple & Ignat
3. Meyer
4. Non-locality
5. Ion Georgeta & Iucu
6. Lavis

ون در کواک^۱، (۲۰۱۷)؛ این نکته از این جهت اهمیت دارد که بسیاری از مسائل ماهیتی چندرشته‌ای دارند و تنها با پژوهش در حوزه‌های خاص قابل حل و سیاست‌گذاری نیستند. ثانیاً نتایج پژوهشی را برای سیاست‌گذار رؤیت‌پذیر کنند. (یون^۲ و یوکو، ۲۰۱۵) غالباً سیاست‌گذاران از پژوهش‌های مرتبطی که در حوزه‌های گوناگون صورت گرفته یا در حال انجام است آگاهی ندارند.

۸. تغییر رویکرد پژوهش

برخی از محققین حوزه سیاست‌گذاری معتقدند که باید رویکردهای پژوهشی از توصیفی - تبیینی صرف فاصله بگیرد؛ چرا که این نوع پژوهش‌ها نمی‌توانند اثرگذاری چندانی روی سیاست‌گذاری‌ها داشته باشند. «اکثر مطالعات بر توصیف و تبیین چگونگی عملکرد سیستم‌های حاکمیتی متمرکزند. با این حال برخی از محققان استدلال می‌کنند که... پژوهشگران باید این رویکرد «تماشاگرانه^۳» را بازاندیشی کنند و خود را درگیر آزمایش‌ها و مداخلاتی کنند که به تغییر سیستم‌های حاکمیتی کمک کند». (رومه و میجر^۳، ۲۰۱۹: ۱۴۹)

این راهکارها مانع‌الجمع نیستند و می‌توان همزمان همه آنها را به‌کار گرفت. به‌نظر می‌رسد هیچ‌یک به تنهایی نمی‌توانند رابطه دوسویه بالقوه میان دو حوزه پژوهش و سیاست را بالفعل کنند. در میان راهکارهای ارائه‌شده، راهکار هشتم یعنی تغییر رویکرد پژوهش، هم از اهمیت قابل توجهی برخوردار است و هم ادبیات چندانی درباره آن وجود ندارد. چنانکه اشاره کردیم به قول رومه و میجر (۲۰۱۹) بیشتر پژوهش‌های این حوزه توصیفی - تبیینی یا تماشاگرانه‌اند و لازم است تا رویکردهای تجویزی‌تری که با سرشت تجویزی سیاست‌گذاری همخوانی داشته باشد اتخاذ شود. به‌عبارتی دیگر، یکی از علل عدم موفقیت در اتصال حوزه پژوهش‌های سیاست‌گذاری با حوزه سیاست‌گذاری این است که رویکرد پژوهش‌های انجام‌شده با سرشت تجویزی سیاست‌گذاری سنخیت چندانی ندارند.

۳. پیشینه پژوهش

پژوهش‌های زیادی در دنیا در خصوص چگونگی بالا بردن اثر پژوهش‌های علوم اجتماعی در سیاست‌گذاری و در واقع پر کردن شکاف میان این دو حوزه و استفاده مؤثرتر از ظرفیت

1. De Haas & Van Der Kwaak
2. Bystander
3. Romme & Meijer

پژوهش‌های دانشگاهی، انجام شده است. محققان اولیه در زمینه استفاده از پژوهش در سیاست‌گذاری مانند کاپلان (۱۹۷۹) بر این عقیده بوده‌اند که شکاف میان دانشگاهیان و سیاست‌گذاران عمیق است به طوری که آنها در جامعه جدا از یکدیگر هستند. ولیکن در سال‌های اخیر مطالعات مختلفی نشان می‌دهد که اگر چه همچنان از ظرفیت‌های دانشگاه‌ها به صورت مؤثر در سیاست‌گذاری استفاده نمی‌شود ولی نظریه دو جامعه دچار اشکال است. (هید، ۲۰۱۶)

برخی از پژوهش‌ها از تأثیرگذاری مستقیم یا غیرمستقیم پژوهش‌ها بر سیاست‌گذاری‌ها بحث کرده‌اند. مثلاً بریج و تام^۱ (۱۹۹۶) دو مورد کاوی مربوط به سیاست مواد مخدر^۲ و سیاست‌های مشروبات الکلی^۳ را در انگلستان بررسی کرده‌اند؛ آنها از این بحث می‌کنند که چگونه پژوهش‌های مهمی در زمینه مواد مخدر و الکل روی سیاست‌های مربوط تأثیر داشته‌اند. با این حال، آنها، نیز همانند مدل گینسبرگ و گوروستیاگا که قبلاً طرح کردیم، معتقدند که استفاده سیاست‌گذاران از پژوهش پیچیده‌تر از چیزی است که در وهله نخست به نظر می‌رسد. گاهی نتایج یک پژوهش مستقیماً روی سیاست‌های آتی اثر می‌گذارد. این مورد بخصوص در مورد پژوهش‌ها و سیاست‌های مربوط به بهداشت و سلامت صادق است. (به عنوان مثالی دیگر کربای^۴ (۲۰۰۷) نشان داد که پژوهش درباره برنامه‌های آموزش جنسی کنونی در کاهش نرخ ارتباط جنسی زودرس میان نوجوانان تأثیر نداشته است؛ این پژوهش‌ها در تغییر برنامه‌های آموزشی جنسی اثرگذار بوده است.) گاهی سیاست‌گذاران از برخی پژوهش‌ها صرفاً بعد از ارائه سیاست‌ها استفاده می‌کنند یعنی نه به عنوان یافته‌هایی که سیاست‌ها را شکل داده‌اند بلکه به عنوان «توجیه» یا «پشتوانه‌ای» برای سیاست‌های فعلی. (۳۱-۳۰) گاهی نیز سیاست‌گذاران پژوهش‌ها را نادیده می‌گیرند و بر اساس شرایط سیاسی / اجتماعی / تاریخی تصمیم‌گیری می‌کنند. گینسبرگ و گوروستیاگا (۲۰۰۱: ۱۸۶) شش رویکرد / راهکار برای تسهیل و بهبود روابط میان حوزه پژوهش و سیاست ارائه می‌کنند: ۱. ترجمه و وساطت: گاهی لازم است افرادی همچون واسطه به ارتباط میان این دو حوزه کمک کنند؛ ۲. آموزش: افرادی از هر دو طرف برای برقراری ارتباط بهتر با طرف مقابل آموزش ببینند؛ ۳. توسعه نقش:

1. Berridge & Thom
2. Drug Policy
3. Alcohol Policy
4. Kirby

اینکه برخی از سیاست‌گذاران نقش‌های پژوهشی و برخی از پژوهشگران نقش‌های سیاست‌گذارانه برعهده بگیرند؛^۴ پژوهش تصمیم‌محور؛ پژوهش‌ها رویکردی کاربردی‌تر و دغدغه و اهداف سیاستی داشته باشند؛^۵ اقدام‌پژوهشی مشارکتی؛ سیاست‌گذاران و پژوهشگران در قالب یک گروه اقدام‌پژوهی کار می‌کنند؛^۶ پژوهش و کار جمعی؛ جمعی از پژوهشگران و سیاستگذاران با هم روی یک نظریه، موضوع، یا سیاست کار می‌کنند. چنان‌که پیداست و نویسندگان هم اشاره می‌کنند چهار راهکار اخیر به نوعی تقسیم کار سنتی میان سیاست‌گذاران و پژوهشگران را به چالش می‌کشند. راهکار چهارم بسیار مرتبط به موضوعی است که در این پژوهش در پی آن هستیم.

همچنین جریان‌های جدیدی مانند سیاست‌گذاری مبتنی بر شواهد مطرح شده‌اند. (بنکس و بنکس^۱، ۲۰۰۹ و هید، ۲۰۱۰) این جریان‌ها با توجه به تأکیدی که روی گردآوری شواهد برای سیاست‌گذار قبل از سیاست‌گذاری دارند در چهارچوب مقوله دانش‌محور در مدل گینسبرگ و گوروستیاگا قرار می‌گیرند.

کاپل و ایگنات (۲۰۱۲) با مطالعه‌ای که در زمینه دانشگاه و سیاست‌گذاری رومانی انجام داده‌اند مهم‌ترین عامل عدم ارتباط لازم بین این دو حوزه را نبود پژوهش‌های کاربردی و رویکردهای بین‌رشته‌ای و روحیه کار جمعی در رومانی می‌دانند.

در پژوهش دیگری (یون و یوکو، ۲۰۱۵) عدم کیفیت و رؤیت‌پذیری از جمله موانع ارتباط پژوهش دانشگاهی و سیاست‌گذاری دانسته شده است. نویسندگان که با ۱۲ نفر از سیاست‌گذاران و پژوهشگران مصاحبه کرده‌اند مدعی‌اند که اکثر پژوهش‌ها انتظارات سیاست‌گذاران را برآورده نمی‌کنند یا به‌علت مشکلات مربوط به توزیع پژوهش، به رؤیت آنها نمی‌رسد.

دهاس و ون در کواک (۲۰۱۷) ارتباط پژوهش و سیاست را در زمینه «سلامت و حقوق جنسی و باروری» در هلند بررسی کرده‌اند. آنها از طریق مصاحبه با ۲۸ فرد متخصص در این زمینه موانع جریان دانش به سمت سیاست را مطالعه و راهکارهایی برای بهبود این جریان ارائه کرده‌اند. به‌نظر آنها روابط قدرت، عدم آشنایی با پراکتیس دیگر حوزه‌ها و نبود رویکرد بین‌رشته‌ای از جمله این موانع است. نویسندگان برای جریان بهتر دانش به سوی سیاست ایجاد پلتفرم‌های دانش^۲ را پیشنهاد می‌دهند. در این پلتفرم‌ها کنشگران متنوعی

دانش و تجربه خود را به اشتراک می‌گذارند. این پلتفرم‌ها صرفاً مختص پژوهش‌های دانشگاهی نیستند بلکه شامل آنچه معمولاً دانش ضمنی^۱ خوانده می‌شود نیز می‌شوند. دانش ضمنی به تجربیات، مهارت‌ها، فهم و ادراک کسانی گفته می‌شود که در یک حوزه خاص کار عملی انجام می‌دهند. مثلاً پزشک‌ها علاوه بر دانش صریح، دارای یک نوع دانش ضمنی نیز هستند. نویسندگان این مقاله معتقدند که دانش صریح و دانش ضمنی مکمل همدیگرند و در نتیجه باید از هر دوی آنها در پلتفرم‌های دانش که می‌تواند مبنای کار سیاست‌گذاری قرار گیرد استفاده شود.

در ایران متأسفانه این موضوع کمتر مورد توجه قرار گرفته است. پژوهش قلی‌پور و دیگران، ۱۳۸۹ از محدود تحقیقاتی است که به این موضوع پرداخته است. در این مقاله نویسندگان به بررسی تأثیر پژوهش و به خصوص نهادهای پژوهشی در فضای سیاست‌گذاری پرداخته‌اند. این پژوهش بر اساس مدل دوکشیر و ترولا (۲۰۰۲) و به صورت توصیفی - پیمایشی و با استفاده از پرسشنامه انجام گرفته است. جامعه آماری این پژوهش شامل مدیران و پژوهشگران مرکز پژوهش‌های مجلس است. نتایج این پژوهش نشان می‌دهد که فعالیت‌های پژوهشی جامعه آماری از تأثیرگذاری لازم در فضای سیاست‌گذاری برخوردار نیست. بیات‌ریزی (۱۳۹۰) با مرور نظریه‌های مطرح در خصوص ارتباط پژوهش‌های علوم اجتماعی و سیاست‌گذاری، وضعیت ایران را مورد بررسی قرار می‌دهد. این پژوهش بر اساس مشاهدات میدانی نویسنده و مصاحبه‌های تفصیلی با پژوهشگران کشور انجام شده است. یکی از یافته‌های این پژوهش بیان می‌کند که رابطه پژوهش و سیاست‌گذاری اجتماعی اغلب نامحسوس، غیرمستقیم و بلندمدت است و نتیجه‌گیری می‌کند که یکی از عوامل اصلی در عدم کاربرد پژوهش‌های علوم اجتماعی در ایران، سازمان سیاسی و اداری پژوهش است و اینکه برای کاربردی شدن نیاز به تغییر سازمان سیاسی و اداری پژوهش در کشور است نه تغییر در سطح پژوهشگران. دانایی‌فرد (۱۳۹۷) با تأکید بر اهمیت استفاده از پژوهش‌های دانشگاهی در سیاست‌گذاری با ارائه ایده «ساخت اجتماعی بهره‌برداری از دانش» تلاش می‌کند نشان دهد که مقصر اصلی عدم کاربست دانش آکادمیک صرفاً محافل علمی نیستند. او بیان می‌کند که اگر چه در ایران خط‌مشی‌گذاران ملی، سیاستمداران و مدیران مدعی‌اند دانش تولیدی به درد صنعت، دولت و جامعه نمی‌خورد و لیکن نمی‌توان گفت که همه مشکل

1. Tacit knowledge

از طرف دانشگاهیان است، چراکه میزان بهره‌برداری از دانش تولیدی به ظرفیت جذب دانش توسط صنعت، جامعه و دولت نیز بستگی دارد. وی با تأکید بر نقش واسطه‌های علمی در بالا بردن ظرفیت جذب دانش معتقد است تولیدکننده دانش «مقصر اصلی نیست به شرطی که برای تولید دانش عرضه‌شده خود روشی علمی را در پیش گرفته باشد. دستگاه تولید، توزیع، انتقال و بهره‌برداری دانش در کشورهای پیشرفته نشان می‌دهد که واسطه‌های بین دانشگاه‌ها و مراکز پژوهشی (برای مثال مراکز تحقیق و توسعه، مراکز رشد و پارک‌های علم و فناوری) وظیفه متناسب‌سازی دانش آکادمیک با کاربرد آنها را بر عهده دارند. در هیچ جای دنیا چوب سرکوب بر سر تولیدکننده دانش آکادمیک فرود نمی‌آورد که دانش آکادمیک شما قابلیت کاربرد ندارد. متأسفانه در کشور ما این واسطه‌ها پررنگ نیستند و از مدرس و پژوهشگر دانشگاه انتظار می‌رود هر آنچه تولید می‌کند و تعلیم می‌دهد مستقیم و فوراً به کار آید».

۸۷

ذوالفقارزاده و کریمیان (۱۳۹۶) در یک پژوهش تحلیلی - توصیفی از گونه‌شناسی^۱ و بررسی اسنادی^۲ استفاده کرده و به بررسی کارکردهای نهادهای واسطه‌ای برای ایجاد تعامل میان پژوهش و سیاست‌گذاری پرداخته‌اند. آنها با بیان تفاوت‌های بنیادین دو عرصه تولید دانش و عرصه سیاست‌گذاری، بر وجود مشکلات و موانع بر سر راه انجام پژوهش‌های مرتبط و متناسب با نیاز فضای سیاست‌گذاری و همچنین انتقال دانش تولیدشده به فرایندهای سیاست‌گذاری اشاره می‌کنند. آنها بر اهمیت مشاوران و نهادهای واسطه‌ای به‌عنوان کنشگران تسهیل‌کننده ارتباط دو عرصه دانش و سیاست‌گذاری تأکید کرده و گونه‌شناسی جامعی از کارکرد نهادهای واسطه‌ای ارائه می‌کنند که در پنج محور «تسهیل دسترسی به پژوهش»، «سازمان‌دهی و مناسب‌سازی پژوهش»، «ترویج گفتگو»، «شبکه‌سازی و دفاع از موضوع» و افزایش «ظرفیت خط‌مشی» خلاصه می‌شود.

نامداریان (۱۳۹۵) با استفاده از روش مطالعات کتابخانه‌ای مجموعه‌ای از موانع پیش‌روی تعامل پژوهش و سیاست را شناسایی کرده و یک دسته‌بندی از این موانع ارائه کرده است. این دسته‌بندی کلی شامل چهار دسته: ارتباط غیر مؤثر میان سیاست‌گذار و پژوهشگر، غیر کاربردی بودن پژوهش برای سیاست، فقدان ظرفیت برای انجام پژوهش مرتبط با سیاست و همچنین مشکلات بر سر اشاعه و نشر یافته‌ها و نتایج پژوهش است.

1. Typology

2. Documental Method

همچنین پژوهش‌هایی به سیاست‌پژوهشی، به‌عنوان یکی از راه‌های ارتباط پژوهش و سیاست‌گذاری، پرداخته‌اند و باتوجه به زمینه‌های خاص، از مدل‌های استفاده از آن (قلی‌پور و دیگران، ۱۳۸۹)، تأثیرهای آن (قلی‌پور و دیگران، ۱۳۹۱) و آسیب‌شناسی آن (امیری فرح‌آبادی و دیگران، ۱۳۹۵) بحث کرده‌اند. سیاست‌پژوهشی هم به بررسی بدیل‌های سیاستی برای انتخاب مطلوب‌ترین آنها می‌پردازد و هم پیامدهای سیاست‌های اجرایشده را مورد بررسی قرار می‌دهد. از این جهت می‌توان گفت که سیاست‌پژوهشی در مقوله‌های دوم و سوم (حل مسئله‌محور و استراتژیک) گینسبرگ و گوروستیاگا قرار می‌گیرد. با این حال چنانچه قبلاً اشاره کردیم به‌طور خاص به موضع تغییر رویکرد پژوهش از توصیفی - تبیینی به تجویزی پرداخته نشده است و گاهی به اشاراتی در این زمینه به‌عنوان یک راه‌کار با کلیدواژه‌هایی چون پژوهش کاربردی، پژوهش تصمیم‌محور و راه حل محور بسنده شده است. تمرکز اصلی این پژوهش روی تحلیل راهکار و وضعیت آن در پژوهش‌های داخلی است بدون اینکه اهمیت دیگر راهکارها را نادیده بگیرد یا کمتر بداند.

۴. روش تحقیق

چنانکه پیش از این اشاره کردیم این پژوهش یک مطالعه موردی روی مقالات سه مجله سیاست علم و فناوری، سیاست‌گذاری عمومی و مدیریت نوآوری است. بنابراین استراتژی پژوهش ما موردکاوی است و ذیل آن از چند روش برای گردآوری، تحلیل و اعتبارسنجی استفاده شده است. این مجلات از نشریات مهم حوزه سیاست‌گذاری در ایران به‌شمار می‌روند. انتخاب این مجلات بر اساس تجارب نگارندگان و مشورت با خبرگان این حوزه بوده است. واحد پژوهش این تحقیق، مقاله پژوهشی است و جامعه آماری مقالات منتشرشده در مجلات مربوط به سیاست‌گذاری است. در زمان انجام تحقیق ما مقالات سه شماره آخر این مجلات را مورد بررسی قرار دادیم؛ دلیل این انتخاب این بوده که هدف این پژوهش آگاهی از وضعیت کنونی و جاری رویکردهای پژوهشی در این مجلات است. باتوجه به اینکه این مقاله یک پژوهش تاریخی نیست تمرکز روی مقالات سال‌های دورتر، یا انتخاب تصادفی مقالات، چندان با اهداف مقاله سازگار به‌نظر نمی‌رسد. همچنین از تحلیل مضمون^۱ برای تفسیر و تحلیل داده‌ها استفاده کرده‌ایم. نگارندگان در وهله نخست با کدگذاری اهداف مقالات و فروکاستن آنها به چهار مضمون اصلی (بررسی

عوامل اثرگذار، ارائه الگو و چهارچوب تبیینی، تحلیل و ارزیابی و ارائه راهکار) جهت‌گیری مقالات را روشن کردند^۱. سپس باتوجه به ارتباط مستقیم سه مضمون نخست با رویکرد توصیفی - تبیینی و مضمون چهارم با رویکرد تجویزی، نگارندگان به بررسی این مسئله پرداختند که چند درصد از مقالات بررسی شده رویکرد توصیفی - تبیینی یا تجویزی داشته‌اند. سرانجام نتایج پژوهش و نحوه استخراج نتایج (همچنین مدل‌ها و تحلیل‌های ارائه‌شده)، در چهارچوب روش بازبینی همکار^۲ از طریق سه پژوهشگر مستقل دیگر مورد تأیید قرار گرفت. این روش که مثلث‌سازی تحلیلی^۳ یا مثلث‌سازی پژوهشگر نیز خوانده می‌شود برای پیشگیری از تعصبات و پیش‌داوری‌های خواسته و ناخواسته پژوهشگران انجام می‌شود. نخست بار لینکلن و گوبا^۴ (۱۹۸۵) آن را طرح کردند و سپس به شکل گسترده‌ای مورد توجه قرار گرفت. (بنگرید به: کرسول و میلر^۵، ۲۰۰۰ و دنزین^۶، ۲۰۰۶)

رویکردهای توصیفی، تبیینی و تجویزی

برای اینکه تصویر دقیق‌تری از تفاوت رویکردهای توصیفی - تبیینی و تجویزی و اهمیت اتخاذ رویکردهای تجویزی برای سیاست‌گذاری پیدا کنیم این بخش را به تحلیل این مفاهیم اختصاص داده‌ایم. پژوهش‌های علمی یا رویکردی توصیفی دارند، یا تبیینی، یا تجویزی. پژوهش توصیفی پژوهشی است که در آن مؤلفه‌ها و عوامل یک پدیده یا وضعیت و روابط میان آنها توصیف می‌شود و در نتیجه بیشتر به پرسش «چیزی» یک پدیده یا وضعیت پاسخ می‌دهد. (نساجی^۷، ۲۰۱۵) معمولاً این نوع پژوهش مستلزم نظریه‌پردازی یا ارائه مدل نیست و در آن از روش‌شناسی‌های کمی و کیفی متداول استفاده می‌شود. توصیف‌ها ممکن است نگاهی آسیب‌شناسانه/انتقادی یا غیرآسیب‌شناسانه داشته باشد. مثلاً برخی از پژوهش‌های مربوط به سیاست‌گذاری و مدیریت، نگاهی آسیب‌شناسانه دارند و اکثر مطالعات مردم‌شناختی نگاهی غیرآسیب‌شناسانه دارند.

۲. استخراج و کدگذاری اهداف با رجوع به چکیده و مقدمه مقالات انجام شده است. در مواردی که اهداف مستقیماً از چکیده یا مقدمه قابل استخراج نبوده‌اند (کمتر از ۵ درصد مقالات) کل مقاله مورد بررسی و مطالعه قرار گرفته است.

2. Peer Debriefing
3. Analytic Triangulation
4. Lincoln & Guba
5. Creswell & Miller
6. Denzin
7. Nassaji

پژوهش تبیینی پژوهشی است که در آن ما یا از طریق ارائه نظریه در پی فهم علل و عوامل یک مسئله/ پدیده یا چیستی آن هستیم یا از طریق ارائه یک مدل تلاش می‌کنیم فهم ساده‌تر یا متفاوتی از یک پدیده ارائه دهیم. (سیلوس^۱، ۲۰۰۲) در علوم طبیعی و انسانی، این نوع پژوهش در کنار پژوهش‌های توصیفی متداول هستند. دانشمندان معمولاً با ارائه یک نظریه در پی چگونگی‌ها و چیستی‌های طبیعت‌اند. مثلاً نظریه نسبیت این پدیده را تبیین می‌کند که چرا در آزمایش مایکلسون - مورلی سرعت نور در جهت و در خلاف باد اتری تفاوتی نمی‌کند یا چرا در آزمایش ادینگتون یک ستاره در جایی متفاوت از جای اصلی‌اش دیده می‌شود. روش‌شناسی این نوع پژوهش تبیینی ادبیات گسترده‌ای را در فلسفه علم و مطالعات علم و فناوری شکل داده است (از جمله اثبات‌گرایی، ابطال‌گرایی، برنامه‌های پژوهشی لاکاتوش، علم‌شناسی توصیفی - تاریخی کوهن، برنامه آنارشستی فایراند و رویکردهای روش‌شناختی دیگر در جامعه‌شناسی معرفت و نظریه کنشگر شبکه و غیره) که ورود به آنها در حوصله این مقاله نیست. در علوم انسانی در کنار نظریه‌پردازی، گاهی برای فهم بهتر وضعیت‌های پیچیده مدل‌هایی ارائه می‌شود. این مدل‌ها چینش و نظام متفاوتی به عوامل می‌دهند و در نتیجه موجب می‌شوند که مخاطب فهم ساده‌تر یا متفاوتی از پدیده مورد نظر پیدا کند.

این دو نوع پژوهش که ما در ادامه با اصطلاح پژوهش‌های توصیفی - تبیینی به آنها اشاره خواهیم کرد در مقابل پژوهش‌های تجویزی قرار می‌گیرند. در پژوهش‌های تجویزی ما صرفاً به دنبال توصیف یا تبیین چیزی نیستیم، هرچند توصیف و تبیین بخشی از کار پژوهش‌های تجویزی هم است. بلکه هدف ارائه یا طراحی خط‌مشی، راهکار، راه‌حل، ابزار برای حل یک مشکل یا معضل است. به عبارتی دیگر در این نوع پژوهش، خط‌مشی، راه‌حل، یا ابزاری به دیگران تجویز می‌شود. در پژوهش‌های تجویزی نیز برای رسیدن به یک تجویز نیازمند پژوهش‌های توصیفی - تبیینی (با روش‌های کمی - کیفی) هستیم تا اولاً شناخت درستی از مسئله و معضلی که قرار است در مورد آن راه‌حلی ارائه شود به‌دست آید ثانیاً از میان راه‌حل‌های ارائه‌شده، راه‌حلی که کارا تر، به‌صرفه‌تر و عملی‌تر است انتخاب شود. بنابراین هدف مطالعات توصیفی - تبیینی عمدتاً «فهم» یک مسئله/ پرسش است ولی هدف اصلی مطالعات تجویزی «حل» یک مسئله/ معضل است. به این ترتیب، هم در مطالعات توصیفی - تبیینی و هم مطالعات تجویزی، ما در وهله نخست با

1. Psillos

يك مسئله مواجه هستيم؛ با اين حال جنس مسئله در اين دو نوع مطالعات با هم فرق دارد. مسئله مطالعات توصيفي - تبییني، ايجاد حيرت يا پرسش می کند که نیاز به فهم دارد (مانند مسائلي که نسبت با آنها مواجه بود يا مسائلي چون علل شکل گيري یک قیام/ انقلاب و غيره در علوم اجتماعي) اما مسئله در مطالعات تجویزي چیزی است که ايجاد مشکل يا معضل کرده است و نیاز به رفع دارد. (مانند مسئله ترافیک، بالارفتن آمار طلاق، تورم بالا و غيره) از اين رو مطالعاتی که به شکلي روشمند در پی فهم پديدهها هستند توصيفي - تبییني و مطالعاتی که به شکلي روشمند در پی حل/ رفع مسئلهها/ معضلها هستند مطالعات تجویزي اند.

در پژوهشهای مربوط به سياست گذاري، پژوهشهایی که به شکلي روشمند درصدد توصيف وضعيت سياست گذاري موجود، آسیب شناسی آن، يا ارائه نظريه/ مدل برای فهم آن هستند رویکردي توصيفي - تبییني دارند و پژوهشهایی که به شکلي روشمند در پی ارائه خط مشی، راهکار يا ابزار سياستي اند^۱ در حوزه پژوهشهای تجویزي قرار می گیرند. چنانکه پيداست رویکرد تجویزي، در مقابل رویکرد توصيفي - تبییني، در پی توجيه و اعتباربخشی به یک تجویز (راهکار، سياست، ابزار سياستي) است. به عبارتي ديگر رویکرد تجویزي در پی توجيه تجویزهایی است که می گویند امور چگونه باید باشند، در حالی که روش شناسی توصيفي - تبییني در پی توجيه گزارههایی است که می گویند امور چگونه هستند. در نتیجه اولی مستلزم ايجاد تغييراتي در وضع امور است در حالی که دومی چنین نیست. یکی از روش شناسیهای تجویزي مهمی که اخيراً در سياست گذاري مورد توجه قرار گرفته است روش شناسی پژوهشی علم طراحی^۲ است. (رومه و میجر^۳، ۲۰۱۹؛ هونر^۴، ۲۰۰۴ و پیفرز^۵ و ديگران، ۲۰۰۷)

چنانکه پيداست مدل تجویزي پژوهش نیز همانند دو مدل ديگر، ماهيتاً اقدامی پژوهشی است؛ بنابراین باید به مثابه بخشی از کار پژوهشی پژوهشگران حوزه سياست گذاري به آن نگاه شود نه کاری که باید کلاً به سياست گذاران واگذاشته شود. به عبارتي ديگر، به نظر بسیاری، از جمله رومه و میجر (۲۰۲۰) کار پژوهشگران صرفاً توصيف و تبیین نیست بلکه تجویز نیز از وظايف آنها است. چنانکه چندین بار اشاره کردیم، گذار از توصيف - تبیین به

1. Policy Instrument
- 2 Design Science
3. Romme & Meijer
4. Hevner
5. Peffers

تجویز یکی از راهکارهای مهم پرکردن شکاف میان پژوهش و کنش سیاست‌گذاری است. ممکن است این ادعا مطرح شود که بسیاری از پژوهش‌های انجام شده در حوزه سیاست‌گذاری، بخشی‌های تجویزی نیز دارند. مثلاً بعضی از مجلات، از جمله یکی از مجلاتی که ما مطالعه کرده‌ایم، حاوی بخشی تحت عنوان «توصیه سیاستی» اند. بنابراین رویکرد پژوهش تجویزی نیز در پژوهش‌های حوزه‌های سیاست‌گذاری وجود دارد. برای پاسخ به این ادعا، ما میان پژوهش تجویزی و پژوهش حاوی تجویز فرق گذاشته‌ایم. اجازه دهید دقیق‌تر این تفکیک را به بحث بگذاریم.

۴.۱. پژوهش تجویزی و پژوهش حاوی تجویز

پژوهش تجویزی پژوهشی است که مبتنی بر مدل تجویزی پژوهش انجام گرفته باشد نه مدل‌های توصیفی - تبیینی. بنابراین پژوهشی که از طریق مدل‌های غیرتجویزی پژوهش دست به تجویز می‌زند گرچه حاوی تجویز است ولی پژوهشی تجویزی محسوب نمی‌شود. دلیل چنین ادعایی این است که مجموعه دلایل / شواهدی که در مطالعات توصیفی - تبیینی به توجیه / تأیید یک نظریه / تبیین / توصیف می‌انجامد لزوماً همان دلایل / شواهدی نیست که به یک تجویز (راهکار / سیاست / ابزار سیاستی) می‌انجامد. اجازه دهید یک مثال بزنیم. فرض کنید پس از یک مطالعه توصیفی - تبیینی به این نتیجه رسیدیم که علل ایجاد ترافیک در فلان خیابان مرکز شهر، عرض بسیار کم خیابان است. آیا لزوماً از این شواهد به دست آمده می‌توان تجویز کرد که پس برای رفع مشکل ترافیک در آن خیابان «باید عرض خیابان بیشتر شود»؟! خیر. شواهدی که گزاره توصیفی «ترافیک در آن خیابان ناشی از عرض کم خیابان است» را توجیه می‌کنند لزوماً گزاره تجویزی «پس برای کاهش ترافیک باید عرض خیابان زیاد شود» را توجیه نمی‌کنند. به بیان منطقی، صدق اولی مستلزم صدق گزاره دوم نیست. برای توجیه گزاره دوم، باید مطالعات دیگری انجام شود. برای توجیه یک راه‌حل باید مسیر مدل تجویزی پژوهش طی شود. یعنی پس از گردآوری راهکارهای گوناگون، در وهله اول بر اساس سنجه‌هایی چون هزینه - فایده، عملی بودن، قانونی بودن، صرفه‌جویی زمانی و غیره، راهکارهای ارائه‌شده به مجموعه‌ای «شایان بررسی» کاسته شوند. در وهله دوم با روش‌شناسی کمی - کیفی میزان توان هر کدام از پیشنهادها را این مجموعه برای حل مسئله مورد نظر ارزیابی شوند. و برای حل معضل ترافیک مذکور راهکاری انتخاب شود. شاید پژوهشگران سیاست‌گذاری پس از مطالعات بیشتر، به این نتیجه رسیدند که عریض کردن خیابان عملاً و به لحاظ حقوقی

ممکن نیست؛ یا این بخش از شهر دارای ابنیه تاریخی بسیار ارزشمندی است که عریض تر کردن خیابان منجر به نابودی آنها می شود.

این مطلب، نکته مهمی در بردارد: محصول مدل های توصیفی - تبیینی پژوهش نمی تواند یک تجویز باشد. تجویز باید مسیر خود را در مدل تجویزی پژوهش طی کند. کارلایل و کریستنسن (۲۰۰۵)، این نکته را به شکلی دیگر، با تفکیک میان جملات تضایفی^۱ و علی^۲ مطرح می کنند. آنها اولی را محصول کار توصیفی (- تبیینی) می دانند و دومی را محصول پژوهش تجویزی/هنجاری. جملات تضایفی صرفاً روابط میان عوامل را توصیف می کنند. (مثلاً: اگر الف رخ دهد ب رخ می دهد) در حالی که جملات علی، با توجه به زمینه و شرایط و مقتضیات، کنش ما را معین می کنند. (مثلاً: اگر می خواهیم الف رخ دهد، آنگاه باید ب انجام شود) روشن است که مسیر رسیدن به این دو گزاره شرطیه متفاوت از هم است. با مدل های توصیفی - تبیینی، نمی توان به گزاره های تجویزی رسید. کارلایل و کریستنسن برای روشن شدن مطلب، مثالی از تاریخ فناوری می آورند که ذکر آن خالی از لطف نیست. در قرون وسطی، که علایق زیادی به ساخت ماشین هایی برای پرواز کردن انسان وجود داشت، مطالعات توصیفی زیادی روی جانورانی که پرواز می کنند و جانورانی که نمی توانند پرواز کنند انجام شد؛ آنها ویژگی های مهم پرواز را شناسایی کردند. آنها دیدند که پرندگانی هستند که پر دارند ولی پرواز نمی کنند مانند شترمرغ؛ همچنین پرندگانی هستند که پر ندارند ولی پرواز می کنند مانند خفاش ها. در نتیجه آنها تلاش کردند تا از طریق مشخصه ها و ویژگی های مهم پرواز پرندگان، گزاره تضایفی «اگر ویژگی های فلان و بهمان وجود داشته باشد پرندگان پرواز می کنند» را تأیید کنند. در واقع آنها با این کار ویژگی های اصلی پرواز پرندگان را شناسایی کردند. استخراج این ویژگی ها محصول کار یک مدل توصیفی - تبیینی است.

آنها سپس بر اساس این گزاره های تضایفی دست به تجویز زدند یعنی تلاش کردند تا با ساخت بال هایی مشخصه های پرواز در پرندگان را شبیه سازی کنند. (این کار شبیه عریض کردن خیابان برای جلوگیری از ترافیک در مثال قبل است) نتیجه فاجعه بار بود: «هوانوردان مجهز به جملات تضایفی نظریه توصیفی، خود را به کشتن می دادند». (کارلایل و کریستنسن، ۲۰۰۵: ۱۷) اشتباه در این بود که از طریق مطالعات توصیفی

1. the Statement of Correlation
2. the Statement of Causality

- تبیینی صرف، نمی‌توان به تجویز رسید. برای این کار آنها، باید از طریق مطالعات دیگری گزاره «اگر انسان می‌خواهد پرواز کند آنگاه باید ب انجام شود» را تأیید کنند. به عبارتی دیگر، چنانکه در بحث علم طراحی گفتیم، در اینجا مسئله‌ای وجود دارد که باید از طریق پیشنهاد یک راهکار (در اینجا یک تولید و توسعه یک فناوری) حل شود: اگر بخواهیم انسان پرواز کند چه باید بکنیم؟ این پرسش در بخش مسئله مدل تجویزی پژوهش قرار می‌گیرد. سپس لازم است بر اساس شرایط و مقتضیات مربوط، راهکارهای گوناگونی ارائه و بررسی شوند. و بر اساس سنجه‌ها و ملاحظاتمانند عملی‌بودن، قابل اجرا بودن، به‌صرفه‌بودن زمانی - اقتصادی و غیره راه‌حل‌ها انتخاب و به آزمون گذاشته شود و در نهایت یک راهکار بهینه و کارا برگزیده شود. ابداع ماهی‌واره یا هواپرنده^۱ در قرن نوزدهم راهکاری بود که تحول عظیمی در هوانوردی ایجاد کرد. هواپرنده در واقع انحنای خاصی است که به سطحی داده می‌شود و موقع سرعت‌گرفتن، از طریق مدیریت فشار هوا، خاصیت بالابری ایجاد می‌کند. اکنون بال‌های هواپیماها و پره‌های بالگردها بر اساس همین انحنای تولید می‌شوند.

دو نتیجه از این مثال می‌توان گرفت؛ نخست اینکه چنانکه گفتیم مطالعات توصیفی - تبیینی صرف به تجویز ختم نمی‌شوند. برای این کار باید وارد مطالعات تجویزی شد که در پی تولید و توسعه راهکاری برای حل مسئله هستند. دوم اینکه گزاره علی مورد نظر کارلایل و کریستنسن، با فرم کلی «اگر الف، آنگاه باید ب»، باید محصول یک پژوهش تجویزی باشد. یعنی پژوهشی که صرفاً به گزاره‌هایی تجویزی چون گزاره فوق بسنده کند و هیچ مطالعاتی برای توجیه آن، از جمله بررسی ملاحظات چون هزینه - فایده، عملی‌بودن و غیره و نیز آزمون آن، انجام نداده باشد، پژوهشی تجویزی محسوب نمی‌شود. مطالب فوق از این جهت اهمیت دارند که بسیاری از مقالاتی که ما در مطالعه موردی خود بررسی کردیم بر اساس مطالعات توصیفی - تبیینی دست به تجویز زده بودند. این پژوهش‌ها گرچه حاوی گزاره‌های تجویزی (از جنس اگر الف آنگاه باید ب) هستند، بر اساس آنچه گفتیم پژوهشی تجویزی محسوب نمی‌شوند چرا که مسیر تجویزی پژوهش را طی نکرده‌اند. در این پژوهش، بر اساس تفاوت رویکردهای توصیفی - تبیینی و تجویزی و به مطالعه ۱۰۰ مقاله از شماره‌های اخیر سه مجله «سیاست علم و فناوری»، «سیاست‌گذاری عمومی» و «مدیریت نوآوری» پرداختیم.

۵. یافته‌های مطالعه موردی

دو شاخص عمده به کاررفته برای مطالعه این مقالات، عبارت است از رویکرد و هدف پژوهش. بر اساس بررسی‌های انجام‌شده هر دو شاخص، به چند مؤلفه تقسیم می‌شود شاخص رویکرد، شامل سه مقوله توصیفی - تبیینی، توصیفی - تبیینی حاوی تجویز و تجویزی است. شاخص هدف، در چهار مقوله شناسایی و بررسی عوامل اثرگذار، ارائه الگو و چهارچوب تبیینی، تحلیل و ارزیابی و ارائه راهکار قرار می‌گیرد. چنانکه در بخش روش‌شناسی اشاره شد مؤلفه‌های اصلی شاخص هدف بر اساس روش تحلیل مضمون از خود مقالات استخراج شده‌اند و شاخص رویکرد، مبتنی بر تحلیلی است که ما در ابتدا از رویکردهای توصیفی - تبیینی و تجویزی ارائه کردیم. بر این اساس روشن است که از میان چهار هدف اشاره‌شده، سه هدف نخست در چهارچوب رویکرد توصیفی تبیینی و هدف چهارم می‌تواند در چهارچوب هر دو رویکرد قرار گیرد.

۹۵

جدول ۱: شاخص‌های استفاده‌شده در تحلیل مقالات

| شاخص‌های به کاررفته برای تحلیل مقالات | |
|---------------------------------------|-------------------|
| رویکرد توصیفی - تبیینی | شاخص رویکرد مقاله |
| رویکرد توصیفی - تبیینی حاوی تجویز | |
| رویکرد تجویزی | |
| شناسایی و بررسی عوامل اثرگذار | شاخص هدف مقاله |
| ارائه الگو و چهارچوب تبیینی | |
| تحلیل و ارزیابی (و آسیب‌شناسی) | |
| ارائه راهکار (و توجیه آن) | |

۱. شاخص رویکرد

مقالات توصیفی - تبیینی معطوف به چهار هدف «اصلی» بررسی عوامل اثرگذار، آسیب‌شناسی، ارائه الگو و چهارچوب تبیینی، تحلیل و بررسی بودند. ما آسیب‌شناسی و تحلیل و بررسی را نیز از این جهت جزو رویکرد توصیفی - تبیینی آوردیم که مقالات دارای این اهداف نیز در پی توصیف ضعف و قوت سیستم‌ها و سیاست‌ها هستند. از این رو رویکرد مجزایی، مانند «رویکرد ارزیابانه»^۱ را طرح نکردیم؛ به نظر می‌رسد رویکرد ارزیابانه می‌تواند بدون مشکل ذیل رویکرد

توصیفی - تبیینی قرار گیرد. استدلال‌های زیادی از جمله ادبیاتی که علیه شکاف واقعیت - ارزش وجود دارد می‌تواند از این موضع، پشتیبانی کند. مقالات توصیفی - تبیینی حاوی تجویز مقالاتی بودند که هدف اولیه آنها چهار هدف فوق بوده ولی در پایان مقاله چند توصیه سیاستی نیز ارائه کرده‌اند. اما همان‌گونه که گفته شد، از آنجا که مسیر تجویزی پژوهش را طی نکرده بودند آنها را جزو مقالات رویکرد تجویزی نیاوردیم. مقالاتی که رویکرد تجویزی داشته‌اند هدف آنها در وهله نخست ارائه یک راهکار (خط‌مشی / ابزار سیاستی) و ارزیابی آن با روش‌شناسی‌های تجویزی چون علمی طراحی بوده است. طبق بررسی‌های انجام‌شده، ۵۵ درصد مقالات رویکرد توصیفی - تبیینی، ۴۳ درصد مقالات رویکرد توصیفی - تبیینی حاوی تجویز و تنها ۲ درصد مقالات رویکرد تجویزی داشته‌اند؛ یعنی مدل تجویزی پژوهش را طی کرده‌اند. بنابراین در کل ۹۸ درصد مقالات رویکرد توصیفی - تبیینی و دو درصد رویکرد تجویزی داشته‌اند. نمودار ۲ این درصدها را نشان می‌دهد.



نمودار ۲: نسبت مقالات بر اساس شاخص رویکرد

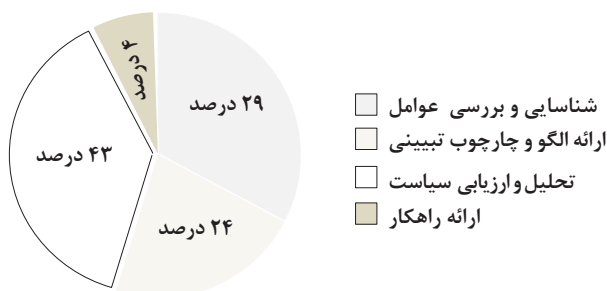
۲. شاخص هدف

چنانکه اشاره شد، برای مشخص کردن اهداف مقالات مطالعه‌شده از روش تحلیل مضمون استفاده کردیم. فرایند کار به این شیوه بود که نخست کدگذاری اولیه‌ای روی اهداف مقالات انجام گرفت، سپس آنها را در چهار مقوله دسته‌بندی کردیم. در استخراج کدهای مربوط به اهداف، بر کلیدواژه‌ها و عباراتی چون «هدف این مقاله این است...»، «ما در این مقاله...»، «این مقاله در پی...»، «ما می‌خواهیم...»، «دغدغه این پژوهش این است که...» و غیره که معمولاً در چکیده و مقدمه می‌آیند و عباراتی چون «دست‌آورد این پژوهش...»، «نتایج این مقاله...»، «نشان دادیم که...» و غیره که معمولاً در بخش بحث و نتیجه‌گیری ظاهر می‌شوند و ارتباط مستقیمی با اهداف پژوهش مورد نظر دارند متمرکز شدیم.

همچنین واژگانی که دلالت بر نوع هدف مقاله دارند زیر نظر قرار گرفتند از جمله: «بررسی»، «تبیین»، «تحلیل»، «توصیف»، «آسیب‌شناسی»، «مطالعه»، «شناسایی»، «شناخت»، «فهم»، «ارائه»، «طراحی» و «صورت‌بندی». در تمام موارد به متن مقاله رجوع شده است چرا که گاهی معنا و مصداق دقیق اهداف از طریق رجوع و مطالعه دقیق مقاله میسر بوده است. در کدگذاری اولیه صد مقاله مورد مطالعه، پژوهشگران به بیش از ۳۰ کد مجزا از جمله «ارائه چارچوب نظری»، «طراحی چارچوبی برای تحلیل»، «شناسایی عوامل توانمندساز»، «طراحی مدل مفهومی»، «شناسایی ابعاد و شاخص‌های کلان»، «شناسایی عوامل تأثیرگذار»، «بررسی تأثیر»، «شناسایی مقولات نهادی»، «ارائه چهارچوب نهادی» «بررسی تأثیر عوامل»، «شناسایی و تحلیل عوامل»، «شناسایی مؤلفه‌های تأثیرگذار»، «شناسایی ابعاد»، «شناسایی بازیگران اصلی و نقش‌های کلیدی»، «آسیب‌شناسی»، «بررسی چالش‌ها»، «ارائه سیاست»، «ارائه راهکار»، «ارائه الگوی تبیینی فهم» و «بررسی سناریوهای محتمل» شناسایی شدند. طبق تحلیل پژوهشگران، اهداف شناسایی‌شده در چهار مقوله کلی قرار می‌گرفتند: ۱. شناسایی و بررسی عوامل اثرگذار، ۲. ارائه الگو و چهارچوب تبیینی (برای فهم، شناخت و نظام‌بخشی به سیاست‌ها و پدیده‌ها)، ۳. تحلیل و ارزیابی (یک نظریه/سیاست/مدل/مفهوم) و ۴. ارائه راهکار (برای یک معضل سیاستی). چراکه مقالات بررسی شده در پی برآوردن چهار هدف عمده ۱. شناسایی/شناخت، ۲. فهم/تبیین، ۳. تحلیل/ارزیابی و ۴. ارائه راهکار/سیاست بوده‌اند. اهدافی مانند «شناسایی عوامل مؤثر بر خلق پنتنت» و «شناسایی بازیگران اصلی در زیست‌بوم نوآوری‌های نوپا»، در مقوله هدف اول قرار گرفتند. اهدافی مانند «تبیین فرآیند طراحی مدل خط‌مشی‌گذاری نظام کمک‌های توسعه‌ای»، «فهم نقش‌آفرینی بوروکرات‌های سطح خیابان» و «تبیین الگوی بومی توسعه مشارکت الکترونیک در سیاست‌گذاری ایران» در مقوله دوم قرار داشتند. اهدافی چون «بررسی چالش‌های همکاری دانشگاه - صنعت»، «بررسی سیاست‌های کاهش آلودگی هوای شهری» و «آسیب‌شناسی سیاست‌گذاری در آموزش عالی ایران» در مقوله هدف سوم و اهدافی چون «مدل‌سازی استراتژیک مبارزه با فساد در صنعت نفت ایران» و «راهکارها و ابزارهای سیاستی توسعه‌گردشگری پزشکی در ایران» که در پی ارائه راهکار برای حل یک مسئله یا معضل بوده‌اند در مقوله چهارم قرار گرفتند.

طبق بررسی‌های انجام‌شده، هدف ۲۹ درصد مقالات، شناسایی و بررسی عوامل اثرگذار، ۲۴ درصد ارائه الگو و چهارچوب تبیینی، ۴۳ درصد تحلیل و بررسی سیاست‌ها

و وضعیت‌های موجود (از جمله آسیب‌شناسی آنها) و ۴ درصد ارائه راهکار برای حل یک معضل یا مسئله بوده است. بین این چهار درصد فقط دو درصد مسیر مدل تجویزی پژوهش را طی کرده‌اند. نمودار ۳ را ملاحظه کنید.



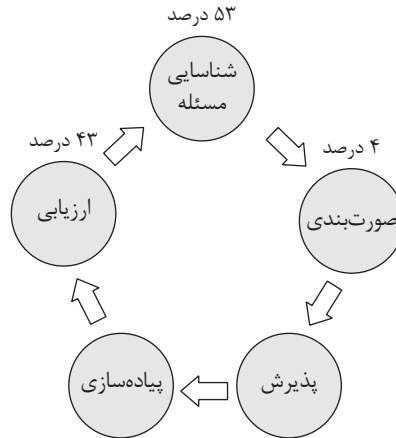
نمودار ۳: نسبت مقالات بر اساس شاخص هدف

چنانکه از اهداف مقالات پیداست نگاه تجویزی و حل - مسئله‌ای در اقلیت است و نگاه شناساگرانه و انتقادی - ارزیابانه در اکثریت. به عبارتی دیگر بیشتر پژوهشگران این حوزه به شناسایی و ارزیابی سیاست‌ها (و وضعیت‌ها) علاقه نشان داده‌اند تا به طرح و پیشنهاد سیاست‌ها.

اگر بخواهیم شاخص‌های رویکرد و هدف را با چرخه سیاست (نیل و تاسون^۱، ۲۰۰۸) انطباق دهیم، مطالعات انجام‌شده نشان می‌دهند که عدم توازن جدی در حوزه پژوهش‌های سیاست‌گذاری وجود دارد. در چرخه سیاست (نمودار ۴)، برخی مراحل ماهیتی توصیفی - تبیینی دارند، برخی تجویزی و برخی اجرایی و مراحلی ممکن است ترکیبی از این رویکردها را داشته باشند. مرحله اول (شناسایی مسئله) ماهیتی توصیفی - تبیینی دارد؛ در اینجا با استفاده از روش‌شناسی‌های کیفی و کمی تلاش می‌شود تا مسائل و معضلات شناسایی یا اولویت‌بندی شوند. مقدمه لازم برای رسیدن به این مرحله انجام مطالعات توصیفی - تبیینی برای شناخت و فهم وضعیت‌ها و سیاست‌ها است. بنابراین پژوهش‌هایی با اهداف ۱ و ۲ در این مرحله قرار می‌گیرند. مرحله دوم (صورت‌بندی) ماهیتی تجویزی دارد در این مرحله سیاست‌هایی ارائه یا تجویز و اعتباربخشی خواهند شد. بنابراین پژوهش‌هایی با هدف ارائه راهکار معطوف به این مرحله در چرخه سیاست هستند. دو مرحله بعد (پذیرش و پیاده‌سازی) نیز می‌توانند جنبه تجویزی داشته باشند و در بسیاری موارد نیز چنین‌اند (هیل

1. Knill & Tosun

و هوپ^۱، ۲۰۰۲) اما هیچ کدام از مقالات بررسی شده در قالب این دو مرحله قرار نمی گیرند بلکه معطوف به مراحل شناسایی مسئله، صورت بندی و ارزیابی هستند. در بخش پایانی چرخه سیاست (ارزیابی)، سیاست مورد نظر پس از اجرا شدن بر اساس اثر گذاری های آن و گرفتن بازخوردهای لازم بررسی و ارزیابی و به یک معنا آسیب شناسی می شود. بنابراین پژوهش هایی با هدف سوم، در این مرحله از چرخه سیاست قرار می گیرند.



نمودار ۴: مدل چرخه سیاست (نیل و تاسون، ۲۰۰۸) با اعمال تغییرات

طبق یافته های این مطالعه، وضعیت پژوهشی چرخه سیاست نامتوازن است: ۵۳ درصد معطوف به مرحله اول، ۴ درصد معطوف به مرحله دوم و ۴۳ درصد معطوف به مرحله پایانی چرخه هستند.

بنابراین نتایج این پژوهش نشانگر عدم توازن جدی در پژوهش های انجام شده در حوزه سیاست گذاری است. اکثر پژوهش های انجام شده در پی تبیین و توصیف (آسیب شناسی، نقد، ارزیابی، تحلیل، مدل سازی و...) وضعیت موجودند نه ارائه راهکار برای حل / رفع مسائل و مشکلات موجود. این پژوهش ها در عین اینکه در جای خود ارزشمندند و می توانند در طولانی مدت تأثیر گذار باشند (با توجه به مدل اثر گذاری بسول و اسمیت که در مبانی نظری دیدیم)، اما در کوتاه مدت نمی توانند پاسخگوی نیازها و انتظارات سیاست گذاران باشند. بنابراین به نظر می رسد افزایش پژوهش هایی که رویکردهای تجویزی دارند و معطوف به ارائه راهکار و ارزیابی و تجویزند، می تواند به بهبود ارتباط دوسویه میان حوزه پژوهش و حوزه سیاست گذاری کمک کند.

نکته مهم این است که راهکارهایی که در ابتدای مقاله مرور کردیم یعنی ۱. ایجاد اعتماد و همدلی؛ ۲. تغییر مناسبات قدرت، ۳. انجام پروژه‌های مشارکتی، ۴. ارائه نتایج پژوهش‌ها در قالب گزارش‌های سیاستی به سیاستگذاران، ۵. به‌کارگیری واسطه‌های متخصص به‌عنوان میانجی این دو حوزه، ۶. ایجاد پلتفرم دانش، ۷. تغییر کیفیت و شمول پژوهش و ۸. تغییر رویکرد از توصیفی/تبیینی به تجویزی، وقتی که باهم به‌کار بسته شوند بالاترین اثرگذاری و مطلوبیت را خواهند داشت. به‌عبارت دیگر برای ایجاد یک رابطه مطلوب تمام این راهکارها با هم لازم‌اند. برای مثال، حتی اگر اعتماد و همدلی لازم بین این دو حوزه وجود داشته باشد ولی محصولات پژوهشی دارای کیفیت، شمول یا رویکردی باشند که برای سیاست‌گذار ثمربخش یا قابل عملیاتی شدن نباشد، رابطه دوسویه شکل نخواهد گرفت. برعکس این قضیه نیز درست است: اگر پژوهش‌ها کیفیتی بالایی داشته باشند و رویکردهای متناسب با سیاست‌گذاری هم در آن به‌کاررفته باشد ولی اعتماد دوسویه وجود نداشته باشد یا سیاست‌گذاران پژوهشگران را به رسمیت نشناسند و سیاست‌گذاری را مثلاً بر اساس مجموعه‌ای از اهداف برآمده از خارج از حوزه پژوهش پیش ببرند باز ارتباط دوسویه شکل نخواهد گرفت. اگر اعتماد و به‌رسمیت‌شناسی وجود داشته باشد، رویکرد و کیفیت و شمول پژوهش هم مناسب باشد اما خروجی‌های پژوهش در قالب مناسب به سیاست‌گذار عرضه نشوند، یا پژوهش‌ها برای سیاست‌گذار رؤیت‌پذیر نباشند، باز در ایجاد این رابطه دوسویه مشکل خواهیم داشت.

۱۰۰

۶. نتیجه‌گیری

در این مقاله در گام نخست، به تبیین راهکار تغییر رویکرد پژوهش از توصیفی - تبیینی به تجویزی در حوزه سیاست‌گذاری برای پر کردن شکاف میان پژوهش دانشگاهی و کنش سیاست‌گذاری پرداختیم. طبق بحث‌هایی که داشتیم پژوهشی تجویزی محسوب می‌شود که مسیر تجویزی پژوهش را که شامل شناسایی مسئله، ارائه پیشنهادها و راهکارها و ارزیابی راهکارها می‌شود طی کرده باشد. چنانکه از طریق مثال‌هایی نشان دادیم نمی‌توان بر اساس محصول مدل‌های توصیفی - تبیینی دست به تجویز زد. ما بر این اساس، پژوهش تجویزی (مبتنی بر مدل تجویزی پژوهش) را از پژوهش حاوی تجویز (مبتنی بر مدل توصیفی - تبیینی) تفکیک کردیم. در گام دوم بر اساس این تحلیل‌ها سراغ بررسی و مطالعه ۱۰۰ مقاله از سه مجله مهم سیاست علم و فناوری، سیاست‌گذاری

عمومی و مدیریت نوآوری رفتیم. یافته‌ها نشان دادند که ۹۸ درصد مقالات مطالعه‌شده رویکرد توصیفی - تبیینی داشته‌اند و فقط ۲ درصد تجویزی بوده‌اند. همچنین با انطباق یافته‌ها بر مراحل پژوهشی چرخه سیاست مشخص شد که عدم توازن در این زمینه وجود دارد. به این شکل که ۵۳ درصد پژوهش‌ها معطوف به مرحله اول، ۴۳ درصد معطوف به مرحله پایانی و فقط ۴ درصد معطوف به مرحله دوم این چرخه‌اند. معطوف شدن پژوهش‌ها به رویکردهای توصیفی - تبیینی صرف، چرخه سیاست در ایران را نامتوازن کرده است چراکه این چرخه از ابعاد تجویزی مهم نیز برخوردار است. واگذاری کامل این بخش به سیاست‌گذاران از عوامل بروز شکاف میان پژوهش سیاست‌گذاری و کنش سیاست‌گذاری می‌تواند به‌شمار آید.

توجه به رویکرد تجویزی در پژوهش از این جهت اهمیت دارد که سیاست‌گذاری اساساً حوزه‌ای تجویزی است که در آن سیاست‌های کلان و ابزارهای سیاستی «تجویز» می‌شوند. بنابراین اتخاذ رویکردهای تماشاگرانه و توصیفی صرف در پژوهش چنانکه گینسبرگ و گوروستیاگا (۲۰۰۱)، کاپل و ایگنات (۲۰۱۲)، یون و یوکو (۲۰۱۵) و البته رومه و میجر (۲۰۱۹)، اشاره کرده‌اند نمی‌تواند اثرگذاری چندانی روی حوزه سیاست‌گذاری داشته باشد و انتظارات سیاست‌گذاران را برآورده کند. همچنین به‌نظر می‌رسد اتخاذ رویکرد تجویزی، به‌عنوان یک نگاه کلان پژوهشی، می‌تواند ماهیت و سرشت برخی از جریان‌ها یا فعالیت‌های مربوط به سیاست‌گذاری را نیز تحت تأثیر قرار دهد. مثلاً با رویکردی که در این مقاله از آن دفاع کردیم، سیاست‌گذاری شواهدمحور نباید صرفاً به‌معنای فراهم کردن «شواهد و یافته‌ها» برای سیاست‌گذار باشد چراکه این چیزی جز بازتولید نگاه تماشاگرانه نیست. تقریباً تمام مقالات توصیفی تبیینی به یک معنا در حال گردآوری شواهد و یافته‌ها هستند. بلکه باید شواهد معطوف به حل مسئله یا دفاع و توجیه سیاست‌های پیشنهادی/موجود باشند. حتی می‌توان، با توجه به تعریف شواهد^۱ ادعا کرد که یافته‌هایی که معطوف به دفاع یا توجیه سیاست، راه‌حل، ابزار و... نباشند اساساً «شواهد» محسوب نمی‌شوند؛ چرا که شواهد، برخلاف اطلاعات، همواره معطوف به دفاع از چیزی است. بنابراین سیاست‌گذاری شواهدمحور باید به‌معنای ارائه شواهد و «تجویز» سیاست‌هایی شد که آن شواهد پشتیبان‌شان هستند. به همین سان می‌توان ادعا کرد که نگاشتن گزارش‌های سیاستی نیز نباید صرفاً خلاصه مطالعات توصیفی - تبیینی

باشد بلکه باید دارای ابعاد تجویزی نیز باشند. چنین خلاصه‌هایی با توجه به مباحثی که تاکنون داشتیم چندان نمی‌توانند ثمربخش باشند.

مطالعات مشابهی را می‌توان درباره هر یک از هفت راهکار دیگر بهبود ارتباط پژوهش و سیاست‌گذاری انجام داد. در برخی از این پژوهش‌ها لازم است در کنار مطالعه پژوهش‌ها با گروهی از سیاست‌گذاران و پژوهشگران نیز مصاحبه شود و دیدگاه‌های آنها در مورد راهکارها، جامعیت و اثرگذاری آنها و نیز چرایی عملی‌نشدن این راهکارها، مطالعه گردد. رسیدن به یک مجموعه ابزار سیاستی برای بهبود چرخه ارتباطی حوزه پژوهش و سیاست‌گذاری می‌تواند هدف مطالعات آتی در این زمینه باشد.

توصیه‌های سیاستی

روشن است که تمام راهکارهای فوق می‌توانند در قالب توصیه‌های سیاستی مطرح شوند. با این حال با توجه به اینکه تمرکز اصلی در این مقاله روی تحلیل و تبیین راهکار تغییر رویکرد از توصیفی - تبیینی به تجویزی و بررسی وضعیت مقالات حوزه سیاست‌گذاری بر این اساس بوده است، توصیه‌های سیاستی نیز معطوف به همین راهکار خواهد بود. به نظر نگارندگان این مقاله، برای افزایش پژوهش‌های با رویکرد تجویزی، چند اقدام می‌تواند صورت بگیرد. این اقدامات را می‌توان به سه بخش ۱. اقدامات مربوط به تولید پژوهش، ۲. اقدامات مربوط به امتیازدهی و ارزیابی پژوهش و ۳. اقدامات مربوط به انتشار پژوهش، تقسیم کرد. در مورد اقدامات مربوط به تولید پژوهش، نهادهایی که پژوهش‌ها را تأمین مالی می‌کنند می‌توانند با تأکید بر پژوهش‌های تجویزی، با ارائه مزایای بیشتر به این نوع پژوهش‌ها، پژوهشگران را به این سمت، تشویق کنند. همچنین انجام پژوهش‌های جمعی و اشتراکی توسط پژوهشگران و سیاست‌گذاران توصیه می‌شود چرا که این کار، با تأمین دغدغه‌های مشترک هر دو، می‌تواند پژوهش‌ها را به سمت تجویزی بودن هدایت کند. در مورد اقدامات مربوط به امتیازدهی و ارزیابی پژوهش توصیه می‌شود نهادها و مؤسساتی که به مقالات و طرح‌های پژوهشی امتیاز می‌دهند برای پژوهش‌های تجویزی ضریب معینی را در نظر بگیرند. با توجه به اهمیت پژوهش‌های کاربردی برای حل معضلات و مسائل کشور و تأکید بر این امر در اسناد بالادستی، اعمال این ضریب موجه به نظر می‌رسد. یکی از اقداماتی که در مرحله انتشار پژوهش‌ها می‌توان انجام داد این است که مجلات حوزه سیاست‌گذاری برای دریافت پژوهش‌های توصیفی - تبیینی سقفی را در نظر بگیرند و بدینوسیله برخی پژوهشگرها را به سمت انجام پژوهش‌های تجویزی سوق دهند.

منابع

۱. امیری فرح‌آبادی جعفر؛ محمود ابوالقاسمی و محمد قهرمانی. (۱۳۹۵). آسیب‌شناسی فرایند سیاست‌پژوهی در نظام آموزش عالی ایران؛ مطالعه‌ای کیفی. فصلنامه مطالعات میان‌رشته‌ای در علوم انسانی. دوره هشتم. شماره ۴.
۲. بیات ریزی، زهره. (۱۳۹۰). استفاده از مطالعات اجتماعی در سیاست‌گذاری: تجارب جهانی و دلشوره‌های ایرانی. *مطالعات اجتماعی ایران*. ۵(۴).
۳. دانایی‌فرد، حسن. (۱۳۹۷). مناقشه بر سر کاربردی نبودن دانش دانشگاهی: به سوی نظریه «ساخت اجتماعی بهره‌برداری از دانش». *سیاست علم و فناوری*. شماره ۳۷.
۴. ذوالفقارزاده، محمدمهدی و زهره کریمیان. (۱۳۹۶). گونه‌شناسی کارکردهای مراکز علمی و نهادهای مشاوره‌ای در عرصه خط‌مشی‌گذاری عمومی: الگوی جامع و تلفیقی. *سیاست‌گذاری عمومی*. ۳(۱).
۵. قلی‌پور، رحمت‌الله؛ بهزاد پورسید؛ علی حمیدی‌زاده و عبدالرضا امیری. (۱۳۸۹). بررسی تأثیر سیاست‌پژوهی در فضای سیاست‌گذاری (مطالعه موردی در مرکز پژوهش‌های مجلس شورای اسلامی). *مدیریت دولتی*. ۴(۲).
۶. قلی‌پور، رحمت‌الله، سید مهدی الوانی؛ حسن زارعی متین، غلامرضا جندقی و علی حمیدی‌زاده. (۱۳۹۱). طراحی مدل عوامل مؤثر بر استفاده از سیاست‌پژوهی در سیاست‌گذاری؛ با استفاده از نگاهت مفهومی. *مجلس و راهبرد*. شماره ۷۰.
۷. نامداریان، لیلا. (۱۳۹۵). بررسی و تبیین کاربردپذیری نتایج پژوهشی در سیاست‌گذاری: پلی میان نظر و عمل. *سیاست‌گذاری عمومی*. شماره ۷.

8. Banks, G. & G. Banks. (2009). *Evidence-based Policy Making: What is it? How do we get it?*. World Scientific.
9. Berridge, V. & B. Thom. (1996). Research and Policy: What Determines the Relationship? *Policy Studies*. Volume 17. Issue 1.
10. Boswell, C.; K. Smith. (2017). Rethinking Policy 'Impact': Four Models of Research-Policy Relations. *Palgrave Commun.* 3. 44.
11. Caplan, N. (1979). The Two-Communities Theory and Knowledge Utilization. *American Behavioral Scientist*. 22(3): 459-470.
12. Carlile, P. R. & C. M. Christensen. (2004). *The Cycles of Theory Building in Management Research*. Boston University-School of Management. Boston: Working paper#2005-03.
13. Creswell, J. W. & D. L. Miller. (2000). Determining Validity in Qualitative Inquiry. *Theory into Practice*. 39:3. 124-130. DOI: 10.1207/s15430421tip3903_2.
14. De Haas, B. & A. Van der Kwak. (2017). Exploring linkages between Research, Policy and Practice in the Netherlands: Perspectives on Sexual and Reproductive Health and Rights Knowledge Flows. *Health Research Policy and Systems*. Vol. 15. No. 40 .
15. Denzin, N. (2006). *Sociological Methods: A Sourcebook*. Aldine Transaction. ISBN 978-0-202-30840-1.. (5th Edition)
16. Dukeshire, S. & J. Thurlow, J. (2002). Understanding the Link between Research and Policy. *Policy Project*. Vol. 18. 1-18.
17. Ginsburg, M. B. & J. B. Gorostiaga. (2001). Relationships between Theorists/Researchers

- and Policy Makers/Practitioners: Rethinking the Two Cultures Thesis and the Possibility of Dialogue. *Comparative Education Review*. Vol. 45. No. 2. pp 173-196.
18. Head, B. W. (2010). Reconsidering Evidence-based Policy: Key Issues and Challenges. *Policy and Society*. Vol. 29. Issue 2. May 2010. Pages 77-94.
19. Head, B. W. (2016). Toward More “Evidence-Informed” Policy Making? *PAR*. Vol. 76. Issue 3.
20. Hevner, A. R.; S. T. March; J. Park & S. Ram. (2004). *Design Science in Information Systems Research*. *MIS Quarterly*. 28(1): 75-105.
21. Hill, M. & P. Hupe. (2002). *Implementing Public Policy: Governance in Theory and in Practice*. Sage Publisher.
22. Ion Georgeta Romiță Iucu. (2015). Does Research Influence Educational Policy? The Perspective of Researchers and Policy-Makers in Romania’. In Curaj et al. *The European Higher Education Area between Critical Reflections and Future Policies*. Springer.
23. Ion, G. & R. Iucu. (2015). Does Research Influence Educational Policy? The Perspective of Researchers and Policy-Makers in Romania. In: A. Curaj; L. Matei. , R. Pricopie.; J. Salmi; & P. Scott. (eds). *The European Higher Education Area*. Springer.
24. John W. C. & D. L. Miller. (2000). Determining Validity in Qualitative Inquiry. *Theory Into Practice*. 39: 3. DOI: 10.1207/s15430421tip3903_2
25. Kappel, W. & M. Ignat. (2012). Some Problems of the Romanian Applicative Research. *Revista De Politica Științei și Scientometrie—Serie Noua*. 1(2). 137-141.
26. Kirby, D. (2007). *New Research Findings on Programs to Reduce Teen Pregnancy—Full Report*. Washington: The National Campaign to Prevent Teen and Unplanned Pregnancy.
27. Klobucký, R. & S. Katarina. (2004). Knowledge Utilization in Public Policy: The Case of Roma Population Research in Slovakia. *International Social Science Journal*. 56(179): 57-73.
28. Knill, C. & T. Jale. (2008). Policy Making. In: Caramani, D. ed. *Comparative Politics*. Oxford: Oxford Univ. Pr. pp. 495-519.
29. Lavis, N. J.; B. P. Francisco; H. Andy. & O. Eric. (2004). *Use of Research to Inform Public Policymaking*. Elsevier BV.
30. Lincoln, Y. S. & E. G. Guba. (1985). *Naturalistic Inquiry*. Newbury Park, CA: Sage Publications.
31. Meyer, M. (2010). The Rise of the Knowledge Broker. *Science Communication*. 32(1). 118-127. <https://doi.org/10.1177/1075547009359797>
32. Nassaji, H. (2015). Qualitative and Descriptive Research: Data Type Versus Data Analysis. *Language Teaching Research*. Vol. 19. Issue. 2. 129-132.
33. Newman, J.; A. Cherney. & B. W. Head. (2016). Do Policy Makers Use Academic Research? Reexamining the “Two Communities” Theory of Research Utilization. *Public Administration Review*. 76(1) . 24-32. <https://doi.org/10.1111/puar.12464>
34. Nutley, S.; I. Walter. & H. T. O. Davies. (2003). From Knowing to Doing. *Evaluation*. 9(2). 125-148. <https://doi.org/10.1177/1356389003009002002>.
35. Peffers, K.; T. Tuunanen; M. Rothenberger. & S. Chatterjee. (2007). A Design Science Research Methodology for Information Systems Research. *Journal of Management Information Systems*. 24(3): 45-77.
36. Psillos, S. (2002). *Causation and Explanation*. Routledge press.
37. Poppen, P. (1968). Social Scientists’ Attempts to Influence Public Policy. *SPSSI Newsletter*. 148: 10-12.
38. Romme, A.; L. Georges. & A. Meijer. (2019). Applying Design Science in Public Policy and Administration Research. *Policy & Politics*. May. <https://doi.org/10.1332/030557319x15613699981234>
39. Weiss, C. H. (1995). The Haphazard Connection: Social Science and Public Policy. *International Journal of Educational Research*. 23(2). 137-150.
40. Weiss, C [ed]. (1977). *Using Social Research in Public Policy-Making*. Lexington, MA Lexington Books.